

که خلق را بدین حق میخواند گفت امروز از پیش من بر چون رو بعد از آن
 عجب آید اطلب کرد و سیاست نمود بعضی را بگفتند بعضی را است
 و پای شریک و گفت با وجود این میالعه که من کرده ام چون میکند از یکدیگر
 بخلوت خاص من در این نشان سوگند آن عظیم یاد کرده اند که ما می گفت
 در گاه کرده ایم و یکس نکند آینه ایم بار در آن شخص همان ظاهر
 شد و عصا بر سر او زد و گفت پیش از آن که این عصا شکسته شود
 ایمان آور چون ایمان نیاید بار دیگر عصا را شکستیم همان
 شنبه بر او شمشیر وید ویر اقل کرده **از این جهت** که چون
 بر سر و بن لغاص کتاب رسول اصالی الله علیه و سلم بسوی
 بن علی الطغی بر زد در جو ایشان نوشتند که من شاعر قوم خود و خطیب
 ایشانم در دل عرب از من مهارت نیست آنچه خلق را بان میخوانی
 بغایت نوشتند علی عهد من کن تا استماع تو کنم رسول اصالی الله علیه
 و سلم گفت اگر از من یک حرف ناطلسد که بر زمین افتاده باشد بدو
 خود و آنچه در دست و پست هلاک شد چون رسول اصالی الله علیه
 از فتح مکه بازگشت بر سر رسول علیه السلام آمد و از موت خود خبر داد

رسول اصالی الله علیه و سلم گفت بعد از من در میانم دروغ گوئی پیدا
 شود که دعوی نبوت کند و بعد از من گشته شود فکان كما قال
 صدق رسول الله **از این جهت** که رسول اصالی الله علیه و سلم
 بن خدا را بر یکسری نوشتند و کتابی بوی نوشتند کسری آن کتاب
 که نامه سعادت می بود دید چون آن خبر بر رسول اصالی الله علیه و سلم
 رسید فرمود که شرف کتابی و الله شرف ملکه یعنی وی نامه مبارک
 کرد زود باشد که خدا ای تعالی نامه ملک دولت بر ابارد کند تا هم
 در آن نزدیکی شمشیر دیدیم وی ویر الفصل آورد **از این جهت**
 که کسری بعد از آن که کتابت رسول اصالی الله علیه و سلم باره کرد
 با زبان که نایب می بود درین نوشتند که چنان معلوم شد که در آن
 زمین شخصی پیدا آمده که دعوی نبوت میکند فی الحال مردی دانا
 جانب می نوشت تا کما ای احوال بر معلوم کند بلکه بر تحقیق
 سازد و زود ما برساند با زبان دو کس نوشتند چون بدیده رسیدند
 و عیالات رسول اصالی الله علیه و سلم شرف شد تا گفتند ملک
 الملک یعنی کسری با زبان نوشته است که ترا بگفت وی نوشتند

رسول اصالی الله